تازه‌های نمایشگاه

پیدایش و فرجام مجاهدین

سازمان مجاهدین خلق
پیدایی تا فرجام
(۱۳۸۴ ـ ۱۳۴۴)
به کوشش
جمعی از پژوهشگران
موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
نوبت اول: ۱۳۸۵
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
هر جلد ۵ هزار تومان

موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی از موسسات فعال در عرصه پژوهش‌های سیاسی است. این موسسه با آغاز به‌کار خود در سال ۱۳۶۷ تلاش دارد ضمن گشودن دری به‌سوی تاریخ معاصر ایران به روی محققان، به انبوه پرسش‌ها در باره علل وقوع انقلاب اسلامی پاسخ گوید و زوایای پوشیده و پنهان تاریخ معاصر را به کمک اسناد روشن نماید. یکی از جدیدترین کتاب‌های منتشره این موسسه کتاب سه جلدی «سازمان مجاهدین خلق» پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ـ ۱۳۴۴) است که حاصل پنج سال تلاش گروهی از پژوهشگران تاریخ معاصر و علوم سیاسی بوده و در سه جلد انتشار یافته است. موضوع این پژوهش بررسی و تبیین مستند تاریخچه، ایدئولوژی، مواضع و عملکرد سازمان نیمه مخفی و سیاسی نظامی موسوم به سازمان مجاهدین خلق ایران است. سازمانی که به دلایل مختلف از دهه ۱۳۵۰ به بعد در میان گروه‌ها و احزاب سیاسی یکی از مطرح‌ترین و فعال‌ترین گروه‌های سیاسی محسوب شده است که افکار عمومی نسبت به آن توجه و حساسیت خاصی نشان می‌دهد. بسیاری از اسناد و تصاویر این کتاب برای اولین بار ارائه و منتشر شده است.

در ابتدای این تحقیق بسترها و شرایط فرهنگی سیاسی تاریخ معاصر که زمینه شکل‌گیری گروه‌های سیاسی با مشی مسلحانه در اواسط دهه ۴۰ را موجب شد، برای تمهید بحث چگونگی تاسیس سازمان مجاهدین خلق مرور خواهد شد. بررسی هویت سیاسی، خاستگاه فکری و اجتماعی و ترکیب بنیانگذاران اولیه سازمان، سرآغاز تاریخچه سازمان است که ضمن آن در مورد یکی از بنیانگذاران که در ساخت تشکیلاتی و ایدئولوژیک سازمان به هنگام تاسیس، نقش موثری داشته است، اطلاعات و نکات قابل توجه و بعضاً ناگفته‌ای ارائه می‌شود. چگونگی انتخاب مشی مسلحانه و نحوه تدوین ایدئولوژی و منابع آن و بررسی اجمالی و گذرای متون ایدئولوژیک سازمان از سئوالات دیگری است که تصویر تاسیس سازمان را تکمیل خواهد کرد. وضعیت درون تشکیلاتی و نحوه سازماندهی اعضا و ارتباطات و تعامل‌های ایدئولوژیک و مناسبات سیاسی و سازمانی با دیگر گروه‌ها و نیروهای فعال مخالف رژیم شاه و تاثیر آن در کیفیت نضج و رشد سازمان در سال‌های اولیه تاسیس، پاسخ بخش دیگری از سئوالات موجود در مورد وضعیت سازمان در مقطع قبل از کشف موجودیت سازمان را در بر خواهد داشت.

شناخت علل و عوامل و نحوه ضربه امنیتی ساواک و دستگیری‌های گسترده اعضای سازمان در سال ۱۳۵۰ و آثار آن بر موجودیت سازمان و تغییرات درون تشکیلاتی و رابطه تشکیلات داخل زندان با بیرون و رویدادهای منجر به اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۱۳۵۴ به روشن ساختن ابهامات و زوایای ناگفته بسیاری یاری خواهد رساند. مباحث و پرسش‌های موجود در زمینه وضعیت سازمان و کادرهای اصلی آن پس از تغییر ایدئولوژی تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تغییرات در سازماندهی و مشی سازمان طی دو سال پس از انقلاب و رویدادهای منجر به آغاز درگیری مسلحانه علنی و گسترده علیه جمهوری اسلامی ایران در خرداد ۱۳۶۰ و ابعاد و ویژگی‌های اقدامات مسلحانه سازمان در داخل ایران در ادامه این تحقیق تبیین شده است.

آنچه در پیش از دو دهه خروج تشکیلات اصلی سازمان از ایران و سکونت در کشورهای غربی و عراق تاکنون بر سازمان رفته است و رویدادها و مقاطعی که سرنوشت و فرجام سیاسی و ایدئولوژیک پرحادثه و شگفت‌انگیزی برای آن رقم زده‌اند و ارائه انبوهی از اطلاعات و آمار و اسناد و شواهد گفته و ناگفته در این موارد، بخش عمده‌ای از تحقیق حاضر را به خود اختصاص داده است. این تحقیق حاصل کار گروهی جمعی از محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر است و برای سازماندهی این تحقیق کمیته‌های مختلف مانند کمیته مطالعات پایه‌ای و زمینه‌ای، کمیته ایدئولوژی، کمیته خطی – تشکیلاتی، کمیته اجتماعی – فرهنگی و کمیته روانشناسی تشکیل شد و برای این تحقیق بیش از دوازده هزار فیش تخصصی تهیه شد و بالغ بر ۱۲۰۰ عنوان کتاب و ۴ هزار برگ سند مورد مطالعه قرار گرفت و چهار پژوهش مستقل میدانی با استفاده از تکنیک پرسشنامه و مصاحبه نیز انجام شد.

علاوه بر حجم گسترده‌ای از اسناد و مدارک منتشره مختلف در داخل و خارج بسیاری از اسناد و اطلاعاتی که تاکنون انتشار عمومی نیافته‌اند در این پژوهش برای اولین بار منتشر شده‌اند. این اسناد معتبر و دست اول، مکمل سایر منابع و استنادات معتبر موجود، موجب غنای این پژوهش گشته‌اند. جلد اول این کتاب، دوره زمانی سال‌های ۱۳۴۴ الی ۱۳۵۴، مشتمل بر وقایع تاسیس، گسترش تشکیلاتی و تغییر رسمی ایدئولوژی به مارکسیسم است. جلد دوم سال‌های ۱۳۵۴ الی ۱۳۶۴ را شامل می‌شود که وقایع پس از تغییر ایدئولوژی و نیز تحولات سازمان در طول انقلاب اسلامی اعم از ایجاد درگیری، زمینه سازی حرکت‌های مسلحانه و ترورهای کور یا هدفمند را تشریح می‌نماید. جلد سوم نیز مقطع سال‌های ۱۳۶۴ الی ۱۳۸۴ و دربردارنده مسائل سازمان در خارج از کشور و همچنین استقرار در عراق و همکاری با رژیم صدام در دوره جنگ تحمیلی و نهایتاً موقعیت کنونی این سازمان پس از سقوط رژیم بعث در عراق را شامل می‌شود. در این کتاب کلیه اعلامیه‌ها و نشریات منتشره سازمان در داخل و خارج کشور و نیز انتشارات سایر گروه‌ها و احزاب مورد بررسی قرار گرفته و مشتمل بر گفت‌وگوهای اختصاصی با گروهی از اعضای سابق سازمان و صاحب‌نظران تاریخ سیاسی چند دهه اخیر ایران است.

فردریش هگل

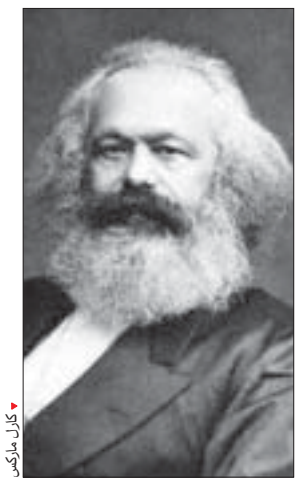
کارل مارکس

تئودور آدورنو

پل ریکور

نقد کتاب «جامعه‌شناسی انتقادی»

نقد نقادی انتقادی

امید مهرگان: هنوز هم کتاب‌ها چاپ می‌شوند و ما از افزایش فرهنگ‌مان شادمانیم. انباشت فرهنگی و میل بیمارگونه به چیزهای قطور و حجیم و ضخیم و رنگارنگ فقط به شیوه تزئینات فضای داخلی خانه‌های خرده‌بورژوایی محدود نمی‌شود، بلکه این میل از قضا در حیطه‌های فرهنگی یک جامعه در حال توسعه، که اعضایش «از همه چیز، بهترین و لاجرم نوترین‌اش را می‌خواهند»، نمود بارزتری دارد: در قالب میل به چاپ میلیون‌ها جزوه درسی و کنکوری و سررسید و «آشنایی با فیلسوفان» و «مدرنیته و پست‌مدرنیته» و «نام‌آوران فرهنگ» (در صد جلد)، و نیز میل عجیب و نوظهور روزنامه‌ها و مجلات به انواع و اقسام «ویژه‌نامه»ها (که به‌تازگی باب شده و گویی خود مورد دیگری از بدل‌شدن سراسری وضعیت استثنایی به قاعده است: بدل‌شدن روزنامه به ویژه‌نامه‌هایش) و . . . . اگر این فرهنگ، لااقل، دست از ادعای «والابودن» و «آگاهی‌بخشی» و «نقد سازنده» برمی‌داشت و، مستقیماً و با صداقت و شجاعت، به انگیزه‌ها و اهداف اقتصادی‌اش اذعان می‌کرد، آن‌گاه قضیه فرق می‌کرد. اما انباشت فرهنگی همواره با دروغ بزرگی همراه است: افزایش فهم و آگاهی مردم و «اشاعه فرهنگ نقدپذیری». لاجرم در این میان احتمالاً در کنار پائولو کوئیلو و آنتونی رابینز، مارکس و آدورنو و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت هم به درد می‌خورد. این وضع فقط در «جامعه خودمان» حاکم نیست، جامعه‌ای که همگی‌مان عادت کرده‌ایم همه چیزش را به پرسش بگیریم ولی هیچ چیزش را نقد نکنیم (از قضا تعبیری از آدورنو)، بلکه خود غرب نیز اتفاقاً در این امر پیشقدم است: انباشت جنون‌آور «کالاهای فرهنگی» در اروپا و آمریکا، حتی از نظر ما حاشیه‌نشینان جهان‌سوی، به‌راستی سرسام‌آور و مشمئزکننده است: هر سال، صدها هزار جلد کتاب درباره «فیلسوفان»، در تمام سطوح، از انواع «for Beginners» گرفته تا شصت‌جور «خوانش» از کانت و نیچه و شکسپیر و غیره (که در اینجا نیز هرازگاهی یک انتشاراتی هوس می‌کند تمام آن مجموعه را بی‌برو برگرد ترجمه کند)، به‌اضافه انبوه گزافی از «second literature». نمایشگاه کتاب و شهر کتاب‌ها مملو از این «دریدا و هنر»، «نیچه و سیاست»، «ویتگنشتاین و اخلاق»، «هایدگر و نازیسم»، «دلوز و سایبرسپیس»ها است، با قیمت‌هایی عجیب‌وغریب و طرح جلدهایی که آدم را یاد ویترین و بستنی و پاپ‌کورن می‌اندازد. و دقیقاً همین وضع، همراه با تمام خصوصیات و آن، به‌طرزی کاریکاتورواز در جامعه خودمان تحقق می‌یابد، اما احتمالاً با این فرق که در اینجا ما هنوز از توهم «فرهنگ» و اسطوره «کتاب‌خوانی» خلاص نشده‌ایم و این همه را هنوز به‌قصد «فرهنگ‌سازی» و «آشنایی با فرهنگ و تمدن غرب» انجام می‌دهیم. و هنوز هم برخی کتاب می‌خرند و میلیون‌ها نفر به‌سادگی نمی‌خرند. و بدین‌سان تق «فرهنگ» درمی‌آید. اینطور نیست؟

این نیمچه مقدمه گل‌وگشاد به‌واقع منظری کلی یا همان علاقه اصلی لازم برای نقدی را فراهم می‌آورد که بناست به موردی خاص بپردازد، موردی که از قضا نمونه‌ای گویا برای گرایش‌های فوق و نیز آمیزه‌ای است از «غرب و شرق». در جامعه‌ای که در آن، «نقد» در عین غیاب‌اش (و شاید دقیقاً «به‌دلیل» غیاب‌اش) به یک فضیلت و آرمان دست‌نیافتنی و اعجاب‌انگیز بدل شده، هر نوع دعوی انتقادی‌بودن به‌راستی آدم را یاد منتقدان اجتماعی و رادیکال قرن‌نوزدهمی آلمان، یعنی عده‌ای از همان هگلی‌های جوان، می‌اندازد که مارکس تحت عنوان طنزآمیز و کنایی «نقد نقادی انتقادی» به آنها حمله می‌برد، زیرا نقد آنها هنوز ایده‌آلیستی است. می‌دانیم که این «خانواده مقدس» هنوز منقرض نشده و بالاخص در زمانه معنویت‌گرا و «توتالیترستیز» امروز، دوباره کانونی گرم یافته است. شیفتگی کاذب به نقد و انتقاد و نقادی و انتقادی‌بودن و انتقادپذیری و نقدپذیری و منتقد و منقد، آدم را وامی‌دارد کلمه نقد را «خط‌خورده» بنویسد، و حتی این کار نیز بازی بی‌نمکی است. کتاب گزیده مقالات «جامعه‌شناسی انتقادی»، به‌خاطر دک‌وپوز و عنوان هیبت‌انگیز و در عین حال بی‌ربط‌اش (در اصل باید «نظریه انتقادی» یا «فلسفه انتقادی» می‌بود؛ هگل یا مارکس یا بنیامین جامعه‌شناس نبودند؛ یا دست‌کم می‌شد از لفظ رایج «نظریه اجتماعی» به‌جای «جامعه‌شناسی» استفاده کرد، زیرا فقط در این صورت است که می‌توان بر پیوند مارکسیسم و مکتب فرانکفورت با فلسفه انتقادی کانت شهادت داد)، فقط در پس‌زمینه چنین فضا و علاقه‌ای می‌تواند بررسی و «نقد» شود. کتاب حاضر کتابی شلخته و نادقیق و سراپا غیرانتقادی است. من در این یادداشت به ترجمه خود مقاله‌ها توسط مترجم فارسی، حسن چاوشیان، نپرداخته‌ام و آنها را جمله‌به‌جمله با متون اصلی مقایسه نکرده‌ام. از آنجا که تمام متون کتاب در اصل به زبان آلمانی نوشته شده‌اند (زیرا همگی متعلق به سنت آلمانی‌اند: از هگل تا مکتب فرانکفورت و نسل متاخر آن)، و مترجم فارسی نیز از برگردان‌های انگلیسی دست به ترجمه زده است، بنابراین به‌واقع، در تحلیل نهایی، نمی‌توان مقایسه درست و قانع‌کننده‌ای صورت داد. علاقه یادداشت حاضر معطوف به موارد دیگری است، که مهم‌ترین آنها شیوه گزینش و شرح پل کانرتون، ویراستار انگلیسی کتاب، از مقاله‌ها است، و اینکه صنعت کتاب‌سازی فقط به میهن عزیز ما محدود نمی‌شود.

■ نقادی انتقادی آقای ویراستار

این کتاب در اصل گزیده مقالاتی درباره چه موضوعی است؟ درباره جامعه‌شناسی آلمانی، درباره مکتب فرانکفورت، درباره مارکسیسم غربی در کل، درباره فلسفه هابرماس، درباره فلسفه مدرن آلمان؟ پل کانرتون هیچ استراتژی روشن و مشخصی ندارد، و کتاب فاقد هرگونه معماری نظری است. و ابهام و بی‌ربط بودن عنوان «جامعه‌شناسی انتقادی» نیز دقیقاً ریشه در همین امر دارد و نشان‌دهنده سردرگمی خود ویراستار است. زیرا تمام مقالات کتاب مستقیماً مطالعات جامعه‌شناختی نیستند، بلکه به‌معنای دقیق و کانتی کلمه، فلسفه به‌حساب می‌آیند. فرض می‌گیریم این کتاب قصد دارد به نظریه انتقادی و مکتب فرانکفورت بپردازد، زیرا بخش اعظم کتاب به مقالات اعضای این مکتب اختصاص یافته است، و اصولاً در غیر این صورت، در باره هر جریان دیگری اگر باشد سراپا ناقص خواهد بود. اما این چه نوع تاریخی درباره مکتب فرانکفورت است و قصد دارد پای کدام سنت‌ها را وسط بکشد، سنت‌هایی که بناست در سنت مارکسیسم غربی خاص مکتب فرانکفورت ادغام شوند؟ در تقسیم‌بندی فصول کتاب، کانرتون این منطق را به‌کار برده: سنت هگلی– مارکسیستی، سنت هرمنوتیکی، و نظریه انتقادی (و فصل هابرماسی آخر که به شرح و نقد مکتب فرانکفورت می‌پردازد.) مقدمه او حاوی ملاحظات پراکنده و نامنسجم و تکرار مکررات درباره اهمیت «نقد» و مفهوم روشنگری و تاریخچه مکتب فرانکفورت، و طبق معمول با بزرگ‌نمایی کار یورگن هابرماس، است. در جهان آنگلوساکسون رسم شده است که کل سنت نظریه انتقادی را از منظر آثار هابرماس و به‌شیوه‌ای معطوف به ماسبق بخوانند، تو گویی هابرماس نتیجه ضروری و منطقی نظریات نسل اول و دوم مکتب فرانکفورت است. حال آنکه از قضا آنچه در آثار هابرماس غایب است همان تنش مدامی میان فرد و امر اجتماعی است که انسجام درونی ایده‌های کسی چون آدورنو را برمی‌سازد. به‌رغم تقسیم‌بندی فوق، مقالات انتخاب‌شده به‌هیچ‌رو پیرو تقدم و تأخر زمانی نیستند و این مسئله‌ساز است. مثلاً در فصل دوم، «سنت هرمنوتیکی»، نوشته‌ای از دیلتای کنار مقاله‌ای از آلفرد لورنتزر (نسل دوم) و پل ریکور آمده است. بنابراین به‌نظر می‌رسد این فصل مستقلی است درباره تاریخ تحول سنت هرمنوتیک، که البته از این حیث ناقص. همچنین در فصل چهارم، در کنار نوشته‌ای از مک‌کارتی، شارح و منتقد هابرماس، متنی از فرانتس نویمان، از نسل اول فرانکفورتی‌ها، درباره روشنفکران و تبعید قرار گرفته است، و این هم‌نشینی صرفاً تحت عنوان «نظریه انتقادی، شرح‌ها و نقدها» غسل تعمید یافته است. در آغاز هر فصل نیز کانرتون شرح‌های زیادی مختصر و شتابزده‌ای در قالب جملات دائرةالمعارفی منقطع درباره علت انتخاب هر مقاله آورده که بیشتر موجد سردرگمی «دانشجویان»ی است که قرار است مخاطب این مجموعه باشند. این قسم پراکندگی و اغتشاش و شتابزدگی، آن هم در کتابی که بنا است سنت آن به‌اصطلاح «جامعه‌شناسی انتقادی» را از طریق رجوع به متون اصلی پوشش دهد، تقریباً در تمام انتخاب‌ها مشهود است.

سنت هرمنوتیکی دقیقاً چه ارتباطی با مکتب فرانکفورت دارد؟ این ارتباط را البته باز فقط در آثار هابرماس و مباحثات‌اش با کسی مثل هانس گئورگ گادامر می‌توان تشخیص داد، در صورتی که در کار آدورنو، هورکهایمر و بنیامین و مارکوزه، هرمنوتیک حضور ندارد. هرمنوتیک آلمانی، به‌میانجی کسانی چون گادامر و هایدگر، و متقدمانی نظیر دیلتای، مستقیماً از دل سنت گسترده نوکانت‌گرایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آلمان سر برآورده است. اشتباه کانرتون کجاست؟ طبق معمول هر نوع تاریخ درباره مارکسیسم غربی، ما از یک طرف مارکس و هگل و مارکسیسم کلاسیک را داریم و از سوی دیگر، به‌میانجی نوعی «جهش از روی یک شکاف»، به مکتب فرانکفورت می‌رسیم. اما مسئله دقیقاً همین جهش از شکاف فوق است، شکافی که به طرق گوناگون صرفاً پر می‌شود. اندرو آراتو، از نویسندگان نشریه مارکسیستی «تلوس»، خود مقاله خود (دهه هفتاد) درباره نوکانت‌گرایی را با این حکم جسورانه آغاز می‌کند، حکمی که کار پل کانرتون مصداق گویایی از آن است: «هر نوع تاریخ مارکسیسم از مارکس تا مکتب فرانکفورت. . . چندان بامعنا نخواهد بود چراکه امکان برقراری هیچ نوع پیوستگی‌ای وجود نخواهد داشت. به‌واقع، برای فهم هر روایتی از مارکسیسم پس از لوکاچ و دهۀ ۱۹۲۰ (البته با کنار گذاشتن نسخه‌های مبتذل انبوه اجراهای «ارتدوکس»)، بررسی انتقادی مناقشات نوکانتی در اواخر قرن نوزدهم و اواخر قرن بیستم بسیار حیاتی است.»

ویراستار انگلیسی نیز دقیقاً گرفتار همین عدم پیوستگی است که نتیجه آن، به‌رغم اشارات گذرای او در مقدمه کتاب به «مناقشه بر سر روش» در آلمان اوایل قرن و ازسرگیری آن در آلمان دهه شصت در قالب مناقشه بر سر پوزیتیویسم، ناتوانی در تمایزنهادن میان نوکانت‌گرایی اولیه و سنت هرمنوتیکی بسط یافته بعدی در آثار هایدگر و گادامر و ریکور است. بنابراین متفکران هرمنوتیکی، بی‌آنکه در این مجموعه نیازی بدان باشد، جای ریکرت و ویندلباند و دیگر نوکانتی‌ها را اشغال کرده‌اند، همان‌کسانی که زیمل و بنیامین و لوکاچ و بلوخ و دیگران، فلسفه را از طریق ایشان شروع کردند. (بنیامین در دوره‌ای شاگرد ریکرت بود، و دست‌مایه‌های کانتی– نوکانتی را به‌وضوح در آثار او می‌توان یافت.) حتی اگر بنا بود کانرتون به عنوان «جامعه‌شناسی انتقادی» وفادار بماند، آن‌گاه بی‌شک می‌بایست مقاله‌ای از گئورگ زیمل در این مجموعه وجود می‌داشت. گذشته از استراتژی (یا عدم‌استراتژی) کلی این مجموعه، خود انتخاب مقالات نیز گویای بی‌دقتی و شتابزدگی است. در سنت نظریه انتقادی، در میان آثار مارکس، «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۹۴۴» که تازه در دهه ۱۹۳۰ کشف و منتشر شد بسیار اهمیت دارد. در مقابل، آنچه برای مارکسیسم غربی چندان حیاتی نبوده همان اثری است که بر کل مارکسیسم ارتدوکس سایه انداخته است: سرمایه. کانرتون هرچند از نوشته‌های اولیه مارکس دست به انتخاب زده، اما می‌توانست قطعاتی از مارکس جوان نظیر «کار از خود بیگانه» را انتخاب کند، و نه ترجیحاً «نقد فلسفه هگلی». انتخاب دوم او از مارکس از «سرمایه» است، که البته «تصادفاً» انتخاب بدی نبوده است: «بت‌انگاری کالاها».

اکثر مقالات کتاب صرفاً تکه‌پاره‌هایی از مقالات اصلی است، عادت بدی که همه «گزیده»های فلسفی عامه‌پسند به‌نحوی گرفتار آنند. اما این تکه‌پاره‌کردن بالاخص آنجا کار را حسابی خراب می‌کند که به مقاله کلیدی انتخاب‌شده از هورکهایمر می‌رسیم: «نظریه انتقادی و نظریه سنتی». این مقاله مشهور و طولانی به‌واقع درحکم نوعی مانیفست یا برنامه اصلی برای فعالیت‌های «انستیتو تحقیقات اجتماعی» فرانکفورت بود که در اواسط دهه ۱۹۳۰ منتشر شد. این مقاله حاوی «پی‌گفتار» به‌همان اندازه مشهور و به‌غایت موجزی است که هورکهایمر بعداً بدان افزود. ایجاز و فشردگی نظری این پی‌گفتار، که دربردارنده مضامین اصلی و کلیدی مقاله فوق، بدون استدلالات و توصیفات طول و دراز آن، است، حقیقتاً می‌تواند جایگزین خود مقاله شود. اما کانرتون به‌جای درج این پی‌گفتار، نسخه مثله‌شده‌ای از مقاله اصلی را آورده است. درمورد مقاله انتخاب‌شده از بنیامین نیز، که ظاهراً قرار است او را در مقام یک «جامعه‌شناس هنر» برجسته معرفی کند، باید صراحتاً گفت جای آن در مجموعه‌ای از این دست نیست. حتی اگر بنابر علایق خود ویراستار انگلیس نیز قضاوت کنیم، باید دست‌کم مقاله «بودلر» بنیامین، یا مثلاً همان نوشته محبوب همه گزیده‌ها یعنی «اثر هنری در عصر بازتولیدپذیری تکنیکی آن» انتخاب می‌شد. پیداست که کانرتون صرفاً از ترجمه‌های موجود و بدون دسترسی به مجموعه آثار خود بنیامین دست به انتخاب زده است (البته چند سالی است که ترجمه‌ای از تمام نوشته‌های بنیامین بر اساس سال نگارش توسط انتشارات دانشگاه هاروارد چاپ شده است. به هر حال شاید کانرتون از آن بی‌اطلاع بوده است). اما از همه عجیب‌تر تغییر عنوان مقاله بنیامین از «قصه‌گو: تأملاتی در آثار نیکلای لسکوف» به عنوانی کاملاً غیربنیامینی، «فرهنگ قصه‌گویان و فرهنگ صنعت‌گران» است، و معلوم هم نیست این خلاقیت را ویراستار انگلیسی مرتکب شده است یا مترجم فارسی.

احتمالاً در این نوع انتخاب‌ها عنصری از سلیقه و علاقه و زاویه دید شخص هم حضور دارد، خاصه آنجا که هر سال ده‌ها نوع گزیده و جنگ و مجموعه مقالات، در صور گوناگون و با تأکیدهای متفاوت، چاپ می‌شود. بنابراین نقد فوق بیشتر نقد یک گرایش عام است تا مچ‌گیری از یک مورد خاص. در غرب هم ازقضا این نوع کتاب‌ها، در کنار انبوه منابع دست‌اول، کارکرد وسیع خودشان را دارند. ولی فی‌المثل در ایران قضیه فرق می‌کند. وقت و انرژی تک‌نفره‌ای که صرف این نوع مجموعه‌های هیبت‌انگیز می‌شود سویه بی‌معنا و عبث اوضاع را بیش از پیش تقویت می‌کند.

■ نقادی انتقادی آقای مترجم

ترجمه یک‌تنه چنین مجموعه مقالاتی به فارسی دقیقاً همان تیری است که بناست با تخته جور درآید. اولاً هیچ ردپایی و هیچ دخالتی از مترجم در کتاب مشهود نیست. مترجم حتی یادداشت کوتاهی هم بر کتاب ننوشته است. اکنون به‌واقع دیگر زمان دور انداختن این کلیشه رسیده است که «نباید حضور مترجم را احساس کرد و باید کتاب را بی‌واسطه مترجم و بدون مزاحمت پی‌نوشت‌ها در اختیار خوانندگان گذاشت.» هنگام معرفی و ترجمه اثری به جوامع حاشیه‌ای چون ما، رسالت چیزی بیشتر از برگردان لفظی مشتی عبارت است. مترجم «باید» از طریق مقدمه و پی‌نوشت و غیره، دلالت و محتوای انضمامی اثر را نیز عیان کند. اما گذشته از این مورد، که معضلی کمابیش همگانی است و رفتار غیرحرفه‌ای مترجم در ترجمه مجدد برخی مقالات است: کل فصل اول («سنت هگلی– مارکسیستی») و مقاله بنیامین از فصل دوم قبلاً به فارسی ترجمه شده‌اند و دست‌کم سه یا چهار موردشان ترجمه‌هایی قابل اتکا و عالی‌اند: «خدایگان و بنده» هگل، بیش از بیست سال پیش، توسط حمید عنایت فقید (انتشارات خوارزمی، همراه با تفسیر الکساندر کوژو)، متن گئورگ لوکاچ در «تاریخ و آگاهی طبقاتی» توسط محمدجعفر پوینده فقید (نشر تجربه)، نوشته مارکس در «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» توسط حسن مرتضوی (انتشارات آگاه) و مقاله بنیامین، «قصه‌گو: تأملاتی در آثار نیکلای لسکوف» توسط مراد فرهادپور و فضل‌الله پاکزاد (فصل‌نامه ارغنون، شماره ۹/۱۰)، (همچنین می‌توان به «احیای معنا و کاهش توهم» پل ریکور اشاره کرد که پیشتر در یکی از شماره‌های ارغنون ترجمه شده بود، و حسن چاوشیان آن را مجدداً تحت عنوان «بازیافتن معنا یا کاستن از توهم» در همین کتاب ترجمه کرده است.) اما مترجم فارسی هیچ‌کجا، نه حتی در قالب یک پانویس مختصر، هیچ اشاره‌ای به این ترجمه‌های پیشتر موجود نکرده، و تمام متون فوق را دوباره ترجمه کرده است. اگر ترجمه مجدد او تفاوت چشمگیری با موارد قبلی می‌داشت (که حتی در این صورت هم باز موظف بود از آنها یاد کند) آن‌گاه سعی دوباره او بامعنا می‌بود، اما مقایسه‌ای سرسری و اجمالی با ترجمه‌های پیشین نشان می‌دهد، برگردان مترجم کتاب حاضر نه تنها هیچ برجستگی و مزیتی، چه از حیث ترمینولوژی چه از حیث نثر و چه استراتژی کلی ترجمه، بر ترجمه‌های فوق‌الذکر ندارد، بلکه اتفاقاً به‌خاطر حجم کار و تنوع مضامین و ترم‌ها، فاقد دقت و عمق برخی موارد قبلی است. بنابراین دست‌کم دو فرض را می‌توان پیش کشید: یا مترجم هیچ خبری از فضای فکری و کتاب‌های ترجمه شده و نشده، ندارد، و یا آن‌قدر وقت و حوصله داشته که برای دل خودش (و شاید هم برای نوعی تمرین در کار ترجمه) دوباره و دوباره ترجمه کند. و دوباره و دوباره کتابی دیگر چاپ می‌شود، اما هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

جامعه‌شناسی انتقادی
ویراستار: پل کانرتون
ترجمه: حسن چاوشیان
انتشارات اختران
۱۳۸۵
۵۸۴ صفحه
۶۵۰۰ تومان

تازه‌های نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

بی‌شک دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی از فعال‌ترین انتشارات در عرصه سیاست خارجی است که تاکنون ده‌ها کتاب را در مسائل روابط بین‌الملل، حقوق، کشورها، تاریخ، جغرافیا و موضوعات بین‌المللی انتشار داده است. این ناشر چند کتاب تازه برای نمایشگاه آماده کرده که از آن جمله کتاب «نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی ـ جهانی شده» نوشته سیدحسین سیف‌زاده است که در یک هزار نسخه و قیمت ۴۵۰۰ تومان برای اولین بار در نمایشگاه نوزدهم کتاب عرضه شده است. در هجده فصل کتاب «تغییر فضای زیست، حوزه تئوری‌های تحلیلی تفسیری در روابط بین‌الملل، نظریه‌های جهانگیری قدرت‌مآبانه، نظریه وابستگی و جهان‌پذیری منفعلانه، نظریه‌های جهانگستری استیلاجویانه، نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین، سنت‌گرای عملی نظریه موازنه قدرت، نظریه نوواقعگرایی، نظریه بازی‌ها، نظریه رفتارگرایان، نظریه تصمیم‌گیری عقلایی، نظریه‌های رفتارشناسی از یوتوپیای مهرجویانه تا تروریسم پرخاشگرانه، نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای، نظریه رژیم‌های موضوعی بین‌المللی و چند مبحث دیگر مورد بررسی قرار گرفته است.

کتاب «بازی جدید در آسیای میانه، زمینه‌ها و چشم‌اندازها» نوشته الهه کولایی از دیگر کتب جدید انتشارات یاد شده است که در یک هزار جلد و با قیمت ۱۹۰۰ تومان انتشار یافته است. در نخستین مقاله این مجموعه به بررسی زمینه‌ها و پیامدهای بازی بزرگ جدید یا رقابت‌های گسترده منطقه‌ای در آسیای مرکزی پرداخته است. در این مقاله مفهوم این بازی گسترده پس از فروپاشی اتحاد شوروی به ویژه پس از حوادث سپتامبر ۲۰۰۱ بررسی شده سپس براساس یک رویکرد اقتصادی شناخت بهتر وضعیت این جمهوری‌ها پس از استقلال، تلاش‌های آنها برای رفع دشواری‌های اقتصادی برجای مانده از نظام برنامه‌ریزی متمرکز دوران اتحاد شوروی، مواجهه با دشواری‌های زیست محیطی جدی در منطقه، ایجاد ترتیبات جدید همکاری در منطقه و به ویژه عضویت در سازمان همکاری اقتصادی (اکو) مورد توجه قرار گرفته است. در سه مقاله دیگر بر ویژگی‌ها، مشکلات و سیاست‌های اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی تمرکز شده است. در بخش‌های دیگر موضوعاتی همچون «روسیه و آسیای مرکزی، امکانات و محدودیت‌ها در بهره‌برداری از منابع منطقه، سیاست در آسیای مرکزی پس از فروپاشی امپراتوری، نقش و نفوذ روسیه در تاجیکستان، پیوندهای امنیتی افغانستان و تاجیکستان، روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی و زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی مورد بررسی نویسنده قرار گرفته است.

از دیگر کتاب‌های جدید این انتشارات «تحول در ساختار نظام ملل متحد» است که کار مشترک «بعیدی‌نژاد، محمدحسن دریایی و مهدی علی‌آبادی» است که در یک هزار نسخه و به قیمت ۴۷۰۰ تومان انتشار یافته است. در این کتاب سه بخش عمده مورد توجه قرار گرفته است. در بخش اول «روندها و فرآیندهای جدید بین‌المللی» که به مثابه زمینه‌های این گزارش در نظر گرفته شده است. سپس نگاهی به «محتوا و پیشنهادات مندرج در گزارش هیات عالی‌رتبه منتخب دبیرکل» و در بخش دیگر دیدگاه‌ها، مواضع و چشم‌اندازهای آینده است که طی آن به چشم‌انداز تصویب پیشنهادات مربوط به اصلاح نظام ملل متحد می‌پردازد. با توجه به این که اصلاحات سازمان ملل تقریباً به تمامی مسائل حوزه‌های بین‌المللی چون مباحث امنیت بین‌المللی، نقش زور در روابط بین‌المللی و نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد، خلع سلاح، مباحث حقوق بشر، تروریسم، مباحث اقتصادی و مالی بین‌المللی، مباحث حقوق بین‌الملل و مباحث ساختاری و اصلاحات در نهادهای سازمان ملل مرتبط است تهیه چنین مجموعه‌ای نیاز به یک کار تخصصی داشته است.

کتاب «تاریخ اوش» نوشته مشترک «ولادیمیر گالینسکی ـ ولادیمیر پلوسکیخ» ترجمه «میترا نظریان همدانی» نیز از کتب جدید «مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی» است که در ۵۰۰ جلد و با قیمت ۱۲۰۰ تومان برای اولین بار در نمایشگاه بین‌المللی کتاب عرضه می‌شود. کتاب تاریخ اوش ترجمه‌ای است از کتابی به همین نام به زبان روسی که در سال ۱۹۸۷ در شهر (فرونزه) بیشکک کنونی چاپ شده است. کتاب در چهار فصل و در ۱۳۲ صفحه انتشار یافته است. در فصل اول موضوعاتی همچون «ریشه پیدایش نام اوش در میان افسانه‌ها و یافته‌های باستان‌شناسان»، فصل دوم «اوش به روایت جغرافی‌دانان، حمله مغول، اوش در ترکیب مغولستان، تصرف اوش به دست حاکم جونگاری»، فصل سوم اوش در دوره عالم‌بیگ و در دوره قربان‌جان و وضع شهر و شرایط زندگی مردم در این دوره، وضعیت اقتصادی، آثار باستانی و نسخه‌های خطی و در فصل چهارم «وضعیت اجتماعی و سیاسی این شهر پس از انحلال امارت خوقند، نظام حکومتی، رشد جمعیت، نظام مالیاتی و بناهای تاریخی و شرایط فرهنگی اوش» مورد بررسی قرار گرفته است.

معرفی تازه‌ها

طنز مغولی